

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۷۹: بیداری دل در حال خواب بودن دیدگان

«تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ.»

چشمانشان به خواب می‌رود و دل‌هاشان نمی‌خوابد.

مقدمه

این را به فال نیک می‌گیریم. در آستانه‌ی ماه رجب هستیم و این فراز با ماه رجب خیلی مناسبت دارد. قبلاً به مناسبتی در مورد خواب و ارتباط انسان با عوالم دیگر در خواب و این که انسان در خواب به کلاس جدیدی وارد می‌شود صحبت کرده‌ایم. دوباره نکاتی را در این مورد می‌گوییم.

تحلیل لغوی معنای حدیث

در این فراز معنا در واقع این است که این‌ها به ظاهر به خواب می‌روند. به عبارتی قوای مربوط به جسم ایشان به خواب می‌رود ولی قوای مربوط به عوالم بالاتر ایشان، از عالم مثال تا عوالم بالاتر، به خواب نمی‌رود. مراتب فوق جسمانی ایشان همواره بیدار است.

قلوب در لسان علمای اخلاق از عالم مثال آغاز می‌شود تا مراتب بالاتر. اگر قلب در کنار عقل به کار رفت مراد عالم مثال در مقابل عالم عقل است. بالاتر از عالم عقل هم ما عالم روح را داریم. اما اگر قلب، مثل این‌جا، به طور مطلق به کار رفت، تمام مراتب فوق عالم جسمانی انسان را در بر می‌گیرد.

لذا معنای این فراز این است که عالم جسمانی ایشان به لحاظ طبیعت عالم ماده که به خواب می‌رود می‌خوابد. ما در آیات قرآن هم داریم که عالم ماده همه‌ی اجزایش به خواب می‌رود حتی نباتات و جمادات. اما عوالم مافوق جسمانی ایشان به خواب نمی‌رود و همواره بیدار است.

مطلب بعدی این است که اگر صفت اهل آخرت این است که «تنام أعینهم و لا تنام قلوبهم» معنای مقابلش این است که اهل دنیا «تنام قلوبهم و لا تنام أعینهم» یعنی اهل دنیا کلاً در غفلت‌اند.

بررسی مسأله‌ی خواب از منظرهای مختلف

مطلب بعدی در مورد نگاه به خواب است در فرهنگ‌های مختلف اخلاقی.

اول: خواب در نگاه علوم مادی

وقتی بحث خواب را در میان کسانی که در فضاهای علوم مادی مثل روان‌پزشکی هستند بررسی می‌کنیم آن را به یک استراحت در سیستم عصبی و جسم انسان معنا کرده‌اند. از این منظر پزشکان توصیه‌هایی می‌کنند که به این استراحت کمک کند مثل خالی بودن شکم، خالی بودن مثانه، اکسیژن کافی، خواب در سر شب و امثال آن.

با همین منظر است که وقتی به روایات و کتب اخلاقی به تبع روایات مراجعه می‌کنید توصیه می‌شود به قلت خواب. علت این است که خواب یک شهوت جسمانی است. همانطور که انسان در جهت خوراک و بحث جنسی با حیوانات مشترک است در بحث خواب هم مشترک است. انسان هم مثل حیوانات از خواب لذت می‌برد.

وقتی در این زمینه با حیوانات مشترک است کاملاً توصیه می‌شود که این شهوت هم باید کنترل شود. نباید خواب از روی اشتها به لذت بیشتر باشد. دستوراتی هم که در اخلاق می‌دهند، برای کنترل این خواب است. لذا انسان نباید پرخور باشد، مثل حیوانات نخوابد، به رو نخوابد و از این قبیل.

از این جا معلوم می‌شود که اگر در روایات توصیه به کم خوابی شده است مثل توصیه به کم خوراکی است. توصیه به کم خوراکی به این معنا نیست که انسان آن قدر کم بخورد که به جسمش ضرر بخورد بلکه غرض کنترل آن شهوت شکم است. لذا همان طور که می‌گویند که انسان از روی شهوت نخورد می‌گویند که از روی شهوت نخوابد. در رساله‌ی میرزا جواد آقا هست که خواب شخص یک ساعت کمتر از متعارف سن خودش باشد. مثلاً برای جوانان در این سن و سال و در این فصل حدود ۸ ساعت است، حدود ۷ ساعت توصیه می‌شود. ضمن این که هر کسی بدنش یک اقتضایی دارد. معمول خواب بین ۷ تا ۸ ساعت است. اما بعضی‌ها هم هستند که با ۴ ساعت خواب کاملاً استراحت می‌کنند و مشکلی هم ندارند.

دوم: خواب در نگاه علمای اخلاق

مرتبه‌ی دوم، خواب در فضای علمای اخلاق است. در کتبی مثل مصباح الشریعه، المحجة البیضاء، معراج السعادة، حلیة المتقین و کتبی که بر مبانی اخلاقی نه معرفت النفسی تألیف شده‌اند اگر نگاه کنید. در این کتب می‌گویند که خداوند خواب را برای انسان برکت قرار داد. نه به این لحاظ که غذا را برکت قرار داد. بلکه از این جهت که از یک سو نفس که مدبر بدن است در یک ساعاتی آرامش پیدا می‌کند. می‌گویند انسان چون ذومراتب است، نفس انسان ولو مرتبه‌ی نازله‌ی روح اوست ولی همین نفس هم در حقیقت از عالم ملکوت است. در نتیجه گویی تا زمانی که بدن بیدار است در زندان بدن غل و زنجیر شده است. اگر انسان بمیرد این غل و زنجیر کاملاً باز می‌شود. لذا می‌بینیم که از مرگ استقبال می‌کنند و آن را شکستن قفس طائر ملکوتی می‌دانند. این یک نگاه است. یک نگاه هم این است که شخص توانسته است با تهذیب نفس به این مقام برسد که خودش با اختیار خودش این غل و زنجیر را بشکند. به این مقام موت اختیاری گفته می‌شود. جناب سهروردی می‌گوید که ما حکیم را حکیم نداند تا زمانی که خلع بدن برای او ملکه شده باشد. در کلمات بزرگان دیگر مثل شیخ بهایی و ملاصدرا هم هست.

یک داستانی است حکیم هیدجی که در همین تهران بوده است. ایشان شرحی هم بر منظومه‌ی ملاحادی سبزواری دارد. ایشان موت اختیاری را قبول نداشت. یک درویشی در حجره‌ی ایشان آمد و موت اختیاری را انجام داد. به طوری که ایشان می‌گویند نگران شدم که با جنازه‌اش چه بکنم. ایشان این داستان را نقل می‌کند و بعد می‌گوید که برخی مسائل هست که از حوزه‌ی دسترسی عقل و تحلیل عقلی خارج است.

این بزرگان می‌گویند که خواب یک نعمتی است که خداوند تلطفاً به بندگان مؤمن و حتی غیرمؤمنش ارزانی داشته است که در طول شبانه روز یک ساعتی را نفسشان از تدبیر بدن فارغ شود.

۱. «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ

أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱

خداوند همه را موقع مرگ خلع بدن می‌کند. بعد می‌فرماید و آن‌هایی که هنوز نمرده‌اند در خواب روحشان قبض می‌شود. روح همه را خدا نگاه می‌دارد غیر از کسانی که هنوز قضای الهی بر مرگ ایشان مقرر نشده است. لذا مجدد به نفس اجازه داده می‌شود که به بدن برگردد. این آیه یک پیام زیبایی هم دارد که این بزرگواران استفاده کرده‌اند. «وَإِنَّ التَّوَمَّ أَخُو الْمَوْتِ»^۲. انسان هر موقع بخواهد بخوابد باید فرض کند که دارد می‌میرد. تمام توصیه‌های مربوط به زمان مرگ هم در دستورات قبل از خواب هست. «فيمسك التي قضى عليها الموت».

این جهان‌بینی علمای اخلاق است در موقع خواب که خواب عبارت است از استراحت نفس از تدبیر بدن. استراحت به این معنا که به عالم اصلی‌اش اتصال پیدا کرده و در آن موطن حقیقی‌اش سیر می‌کند. ممکن است ارتباط برقرار کند و ممکن هم هست که به علت آلودگی‌اش ارتباط برقرار نکند. اما به هر حال قوای نفس در حال خواب از گناه و خواطر معتزل می‌شوند.

^۱ زمر، ۴۲

^۲ مصباح الشریعه، ص ۴۴

صاحب مصباح الشریعه به یک نکته‌ی لطیفی اشاره می‌کند. می‌گوید نفس اماره هم آزاد می‌شود. خیلی از گناهان هست که اگر نفس اماره باشد از دست انسان خارج می‌شود. «بل یرید الإنسان لیفجر»^۳ این یعنی انسان به صورت انفجاری گناه انجام دهد. ممکن است کسی بتواند چشم را کنترل کند ولی گوش را که نمی‌تواند ببندد. اما در خواب دیگر همه‌ی جوارح می‌خوابند. صاحب مصباح الشریعه لطیفه را از این هم لطیف‌تر می‌کند و می‌گوید حتی از این بالاتر، انسان‌هایی که در مقام نفس اماره مستقر نباشند و در مراتب بالاتر باشند اگر خودساخته نباشند خطوراتشان را نمی‌توانند کنترل کنند. می‌گوید در خواب خطورات هم کنترل می‌شود. لذا اگر روایت داریم که «نِیَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ»^۴ لذا برای کافر هم حتی خواب نعمت است. چون هم خطورات بروز نمی‌کنند و هم قوای پردازش آن خطورات کار نمی‌کنند.

این نکات تماماً به جهان بینی یک عالم اخلاقی برمی‌گردد. اگر یک روان‌شناس خیلی هنر کند کمترین مراتب این معانی را بفهمد. بعد از این مرحله وارد درمانش می‌شوند.

سوم: نگاه علماء معرفت النفس

مرتبه‌ی سوم مربوط به جهان بینی بزرگانی است که با نگاه معرفت‌النفسی تحلیل می‌کنند. این نگاه است که در فضای حدیث معراج قابل طرح است. این بحث ریشه‌ای هم در قرآن و روایات دارد که بسیار هم عمیق است. قبلاً به ریشه‌ی آن اشاره شده است و خیلی آن را تکرار نمی‌کنیم.

خداوند می‌فرماید عالم مُلک را ملک نامیدیم چون محل فرمانروایی خداست. مُلک با مُلک تفاوتش در فرمانروایی و قدرت تصرف در چیزی است. مُلک یعنی مالک رقبه بودن. اما فرمانروایی این نیست. فرمانروایی این است که حق داشته باشی هر گونه تصرفی در آن بکنی. قرآن می‌فرماید مُلک فرمانروایی است و مخصوص خداست. «قل

^۳ قیامه، ۵

^۴ کافی (ط-الإسلامیه)، ج ۲، ص ۸۴

اللهم مالك الملك^۵ ملک برای پروردگار است و می تواند همه کار بکند. ذیل این فرمانروایی خداوند، برای بندگان خدا مثل انبیاء و ائمه هم فرمانروایی تعریف می شود.

می گوید از این فرمانروایی به مراتب عمیق تر و شفاف تر در عوالم بعد از دنیا است. در دنیا هم مُلک خداست ولی چقدر از مردم در مقابل این فرمانروایی خدا خاضع اند؟ در دنیا تعداد کمی که مؤمنین هستند. اما عالمی هست به نام ملکوت که وزن آن فعلوت است از مُلک یعنی صیغه ی مبالغه. اگر مُلک یعنی عالم فروانروایی پروردگار، عالم ملکوت، عالم شدت فرمانروایی پروردگار است. لذا موجوداتی که در این عالم هستند ذره ای عصیان و گناه و عمل خلاف خواست و فرمانروایی پروردگار نیست که حتی ذره ای کوتاهی در ذکر هم نیست. در آن عالم فرمانروایی پروردگار بروز و ظهور کامل دارد. عالم دنیا عالم مُلک الهی است. از پروردگار به لحاظ مراتب ربوبی بسیار دور است. لذا «الَّذِينَ مَلَعُونَ مَلْعُونًا مِّنْ فِيهَا»^۶ یا تنها عالمی که در آن معصیت پروردگار انجام می شود دنیا است.

اما در همین دنیا انسان هایی هستند که چشمشان به عالم ملکوت باز می شود. به معنایی همه ی انسان ها به ملکوت توجه دارند اما فقط اولیای الهی به این توجه شان توجه دارند. لذا در آن درخواست حضرت ابراهیم مبنی بر دیدن زنده شدن مردگان حضرت می خواست اطمینان قلب حاصل شود. چرا؟ چون مؤمن با تلاش عقلی در نهایت به علم یقین می رسد. لذا مؤمن باید تلاش کند که چشمش باز شود. وقتی ایشان خیلی تلاش کرد شد «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۷. کافر هم توجه به عالم ملکوت دارد چون انسان است و از آن عالم آمده است. فرق مؤمن و کافر در این است که مؤمن به توجه خودش به عالم ملکوت توجه دارد. کافر زمانی به توجه اش متوجه می شود که زمان جان دادن او است و دیر شده است. ذیل آیه ای که خوانده شد روایت

^۵ آل عمران، ۲۶

^۶ مکارم الأخلاق، ص ۴۵۳

^۷ انعام، ۷۵

داریم که «لولا ان الشیاطین یحومون حول قلب ابن آدم لنظر الی الملکوت»^۸؛ یعنی اگر اثر شیاطین نبود انسان می توانست به ملکوت نظر کند.

لذا در تمام مراتب عالم امکان از عالم اسماء و صفات تا عالم دنیا حضور داریم. هنر ما در این است که چقدر در این محضر حاضر باشیم. مثل این که همه در این جا نشسته اند اما همه در همراهی مطلب و فهم آن یکسان نیستند. به عبارت دیگر انسان وجودی ذومراتب دارد. غفلت در هر مرتبه‌ای از این مراتب خواب آن مرتبه است.

شواهد قرآنی

کلیه‌ی آیات ذکر، کلیه‌ی آیاتی که درباره‌ی رؤیت و بصیرت آمده است شاهد این بحث هستند. یک آیه را در این جا مطرح می‌کنیم:

۲. «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ

اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^۹

این ثُمَّ بعد از پیغمبر است. قبلش فرموده است که ما به تو کتاب دادیم. در این آیه می‌فرماید که بعد از تو، حقیقت این کتاب در نزد برگزیدگان از بندگانمان خواهد بود. بعد می‌فرماید در میان امت کسانی هستند که خودشان را در جایی که باید قرار نمی‌دهند. این‌ها که اصحاب شمال هستند. این‌ها کسانی‌اند که از اهل بیت فاصله می‌گیرند. عده‌ای دیگر مقتصد هستند. مرحوم راغب معنای مناسبی را برای مقتصد می‌گوید. مقتصد از باب افتعال یعنی کسی که قصد را پذیرفته است و هدف دارد. مقتصد یعنی کسانی که در زندگی شان هدف دارند. در زندگی یله نیستند؛ رها نیستند؛ هر روز زیر یک پرچم نیستند؛ اهل بیت را شناخته‌اند. این‌ها اصحاب یمین هستند. گروه سوم کسانی هستند که گوی سبقت را به سوی خیر که کلمه‌ی توحید است ر بوده‌اند. قبلاً گفته‌ایم که خیر در قرآن یعنی توحید که «والله خیر و أبقى»^{۱۰}. در اینجا می‌فرماید که «ذلک هو الفضل الکبیر». خیلی تعبیر بلند است. این مقام آن فضل

^۸ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۳۵

^۹ فاطر، ۳۲

^{۱۰} طه، ۷۳

کبیر است. می‌خواهد بفرماید که در میان امت تو آن کسانی که در تمام مراتب عالم حضور دارند و گوی سبقت را در سیر به توحید از سایرین ربوده‌اند کسانی هستند که سابق به خیرات هستند. گروه دوم آدم‌های هدف‌داری هستند که پشت سر این‌ها هستند و گروه سوم هم که اهل جهنم هستند و ظالم به نفسشان هستند.

در ذیل این آیه‌ی شریفه این روایت شریفه را هم داریم. در اکثر کتب ما آمده است. در بحار، نورالثقلین و کتب دیگر هست. ما از کتاب تفسیر قمی نقل می‌کنیم. راوی از حضرت سؤال می‌کند که روح به چه معناست. امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می‌کنند کدام روح منظورت است؟ وی می‌پرسد که چند نوع روح داریم؟ حضرت انواعش را می‌فرماید که روح القدس داریم، روح الایمان، روح القوه، روح الشهوه و روح البدن داریم. بعد توضیح می‌دهند که در انبیاء و ما، روح القدس است. همان مقام ولایت است. این روحی است که اگر کسی داشته باشد معصوم است و گناه نمی‌کند. «وَرُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَزْهُو»^{۱۱}؛ روح القدس نمی‌خوابد، غفلت نمی‌کند، سهو نمی‌کند، لهو نمی‌کند و از این قبیل. بعد روح الایمان است که در مؤمنین و شیعیان است. سه روح دیگر در بقیه هست. روح قوه و شهوت و بدن که همان کارهای حیوانی را انجام می‌دهند.

این مطلب در معرفت النفس یک نگاه جدیدی به ما می‌دهد.

^{۱۱} کافی، ج ۱، ص ۶۸۰